

عارف من چند اگاه عرت ازین جماعت که بنور برسد
نقل است که خواجه عبدالحق علیه الرحمه روزی پنج طلبه در آن
مرفوعه بودند و جماعتی از نااهل از جواریان آن مجلسی را بسته
بودند و میگردیدند و بر بالافزار بودند و هم نمیخوردند و سگها
طلبه را شماع ان فاسقان نقصان مییافت و در آن مجلس
ربانی نقصان بدیدمش حضرت خواجه عارف علیه الرحمه فرمودند
ان مشتی ما جمع صحاب برون آمدند و بر منظر جانان نماز تو
و سر کفرت رب الارباب و استخواند و بنظر مهابت آن
شیخ را بانی بران رو باه نقصان شیطان نگاه کردی
از ایشان با دیگر خاصیت کرد و یعنی بروی زردان دیگر نگاه
او بگرفت هر دو از بالای مهر در افتادند و هلاک شدند بعد از
زمانی انش و تنه در میان ایشان افتاد حضورت آن بخت
عس از ایشان گشته شد ندی از صحاب برون خانها
در آمد و ماجرا پیش خواجه باز نمود حضرت خواجه علیه الرحمه فرمودند
که عارف را طلب کنی برون آمدند و خواجه عارف را در نماز بیند

یا فتند خواجه را علم کردند حضرت خواجه قدم مبارک بر خاک
نهادند و دست خواجه عارف را بگیرند و گفتند ای فرزند
تر بیت از برای خدمت من جمعت است نه بخت مهابت است
نقل است که حضرت خواجه عبدالحق فرمود که گشته بودند و در
ملازمت ایشان خواجه صدیق و خواجه اولیا و خواجه عزیز
و هم آمدند و هر یک ازین صاحبان در خاطر بابان نظر نمودند
شدند که خواجه عارف از با سال خورد و بحال کبرت و نظمت
خواجه بر ایشان بیشتر بود باید که چنین بماند خدمت خواجه
در آنکه بنور کرامات و مقامات و فقرات ایشان زیاده یافتند و گفتند
ایها الاولاد عارف را طلب کنید هر یک یک خواجه رحمان و طلب
خواجه عارف برون رفتند خواجه عارف را علیه الرحمه در سجده
و بر آن یافتند که در آن و بر آن خواجه خلیفه می یافتند و دیدند معاینه
قبله هر سه آن بزرگوار سایه دار از سکنه حله ای بر قدم ایشان
افتادند و بر طهور و سجده کلان آنها و صدق گفتند **نقل است** که
بخارا منزلت است و دلکش و موعظت روح افزا موصوفه و مبارک